

تأثیر طلاق والدین بر توانمندی روان شناختی پسران

یک مطالعه کیفی

مهرداد حاجی حسنی^۱، کیومرث فرح بخش^۲، محمدرضا فلسفی نژاد^۳، سید محمد کلانتر کوشه^۴

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۵ - تاریخ پذیرش: ۹۵/۳/۳

چکیده

هدف: پژوهش حاضر با هدف بررسی تأثیر طلاق والدین بر توانمندی روان شناختی پسران انجام شد. **روش:** پژوهش حاضر یک مطالعه کیفی بود که در فرزندان طلاق پسر ساکن شهرستان شهریار انجام شد. ۱۳ پسر از خانواده‌های طلاق در دامنه سنی ۱۲ تا ۱۷ سال که تا زمان اجرای پژوهش بین ۱ تا ۵ سال طلاق والدین را تجربه و تحت حضانت مادر بودند، به عنوان نمونه انتخاب شدند. داده‌ها با استفاده از مصاحبه نیمه عمیق جمع آوری و با استفاده از روش تقلیل گرایبی و تفسیری مارشال و راسمن مورد تحلیل قرار گرفتند. روش تقلیل گرایبی و تفسیر شامل مرتب‌سازی داده‌ها در طبقات متمایز و کدبندی آنها می‌باشد. **یافته‌ها:** با تجزیه و تحلیل داده‌ها، مؤلفه‌های توانمندی روان شناختی در پنج مقوله شایستگی، معناداری، خود پنداره، تعلق و اعتماد کدگذاری شدند. نتایج تحلیل مصاحبه‌ها نشان داد که، عوامل خشونت بین والدین قبل از طلاق، وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی بعد از طلاق، کیفیت ارتباط با والدین بعد از طلاق، تغییر در ارتباط با شبکه‌های اجتماعی گسترده‌تر بعد از طلاق، ادراک فرزندان از نوع پاسخ دهی والدین در مورد طلاق و نوع راهبردهای مقابله‌ای فرزندان با تأثیرات ادراک شده طلاق والدین در ارتباط بودند. **نتیجه‌گیری:** بر اساس این یافته‌ها می‌توان گفت که تأثیرات طلاق والدین و فرایندهای وابسته به آن به طور یکسانی توسط همه نوجوانان ادراک نمی‌شود. چنانچه

۱. نویسنده مسئول: استادیار گروه مشاوره دانشگاه شهرکرد mehrdadhajhasani@gmail.com

۲. دانشیار گروه مشاوره دانشگاه علامه طباطبایی

۳. دانشیار گروه سنجش و اندازه‌گیری دانشگاه علامه طباطبایی

۴. استادیار گروه مشاوره دانشگاه علامه طباطبایی

نوجوانان درگیر تعارض‌ها و خشونت والدین باشند، حمایت محدودی از شبکه‌های اجتماعی دریافت کنند و کیفیت ارتباط بین نوجوانان و والدین بعد از طلاق در سطح پایینی باشد، نوجوانان درک مبهمی از طلاق و شرایط بعد از آن داشته باشند و از راهبردهای مقابله‌ای منفعلانه استفاده کنند، تأثیرات منفی طلاق گسترده‌تر خواهد بود. **کلید واژه‌ها:** فرزندان طلاق، توانمندی روان‌شناختی، شایستگی، معناداری، خود پنداره، تعلق و اعتماد.

مقدمه

در جوامع امروزی انواع مختلفی از خانواده‌ها وجود دارند مانند خانواده‌های هسته‌ای^۱، تک‌والدی^۲، ناتنی^۳. جدای از تنوع ساختار خانواده‌ها، طلاق والدین حادثه‌ای است که می‌تواند ساختار هر خانواده‌ای را تغییر دهد. طلاق حادثه‌ای پیش‌بینی نشده در خانواده است که بر هر یک از اعضای خانواده در زمان‌های مختلف و روش‌های متفاوت تأثیر می‌گذارد.

مطالعات مختلف نشان می‌دهند که روند افزایش طلاق در نیم قرن اخیر یک روند جهانی بوده و معلول تغییرات اقتصادی، جمعیتی، حقوقی، ارزشی و فرهنگی است (گونزالس و ویتانن^۴، ۲۰۰۹). در این راستا جامعه ایرانی نیز در دو دهه اخیر به رغم تمام سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی به سمتی در حال حرکت است که روز به روز بر تعداد طلاق‌هایش افزوده می‌شود. طبق آمارهای ثبت احوال کشور (۱۳۹۱)، به نقل از صادقی و ایثاری (۱۳۹۱) فقط در ده سال اخیر، نزدیک به یک میلیون طلاق در ایران روی داده است سازمان ثبت احوال کشور (۱۳۹۴) آمار طلاق در کشور را در چهار ماهه اول سال ۱۳۹۴ برابر با ۴۹ هزار و ۴۳۳ اعلام کرده است که حاکی از روند افزایشی طلاق در کشور است.

تغییر در ساختار خانواده با ایجاد فشار و استرس برای تمامی اعضای خانواده همراه

1. nuclear family

2. single families

3. stepfamilies

4. González, L., & Viitanen, T. K

است. تغییر ساختار خانواده اغلب موجب افزایش مشکلات اقتصادی و اجتماعی و افزایش احتمال سازگاری روان‌شناختی پایین در بین اعضای خانواده می‌شود (مارتینز-پاملیگا و آگودا، کارل، کورمنزانا، مرینو و آریایت^۱، ۲۰۱۵). هنگامی که خانواده بواسطه طلاق تغییر ساختار می‌دهد انزوای اجتماعی^۲ ممکن است برای تمامی اعضای خانواده اتفاق بیافتد (آماتو^۳، ۲۰۱۴).

بهبودی روانی فرزندان که والدینشان دوره‌های انتقالی از قبیل طلاق را طی می‌کنند، به طور گسترده‌ای نظر پژوهشگران و متخصصان سلامت روان را به خود جلب کرده است. رابطه بین طلاق والدین و سلامت روانی فرزندان یک رابطه علی-معلولی ساده نیست. (آماتو، ۲۰۱۴) معتقد است که رابطه بین طلاق و سلامت روان‌شناختی فرزندان بسیار پیچیده است و طلاق صرفاً یک رویداد نیست بلکه فرایندی است که تأثیرات کوتاه مدت و بلند مدتی را بوجود می‌آورد. پژوهش‌ها از قبیل آماتو (۲۰۱۴، ۲۰۰۰)، هترینگتون و کلی^۴ (۲۰۰۳)، کلی و امری^۵ (۲۰۰۳) نیز نشان داده‌اند که به طور کلی فرزندان طلاق در مقایسه با فرزندان عادی، مشکلات رفتاری و عاطفی و ارتباطی بیشتری و نیز عملکرد تحصیلی پایین‌تری نسبت به فرزندان از خانواده‌های عادی دارند. در ایران نیز پژوهش‌های یونسی، معین و شمشیری نیا (۱۳۸۹) قمری و فکور (۱۳۸۹) و یعقوبی، سهرابی و مفیدی (۱۳۸۹) نشان می‌دهد که به طور کلی فرزندان طلاق در مقایسه با فرزندان عادی مشکلات روان‌شناختی، تحصیلی و عاطفی بیشتری دارند.

از جمله سازه‌هایی که امروز در کار با گروه‌های نیازمند به کمک مورد توجه قرار گرفته است سازه توانمندی روان‌شناختی^۶ است. سازه توانمندی روان‌شناختی را می‌توان در سطوح مختلف سازمان، جامعه و فرد مورد تحلیل قرار داد (زیمرن^۷، ۲۰۰۰).

1. Martínez-Pampliega, A., Aguado, V., Corral, S., Cormenzana, S., Merino, L., & Iriarte, L
2. social isolation
3. Amato, P. R
4. Hetherington, E. M., & Kelly, J
5. Kelly, J. B., & Emery, R. E
6. psychological empowerment
7. Zimmerman, M

توانمندسازی در سطح سازمانی به معنای بررسی مقررات جهت ارائه فرصت‌ها برای افراد برای کسب کنترل و اثربخشی سازمانی در تحویل خدمات و فرایندهای سیاست‌گذاری است (زیمرمن، ۲۰۰۰). در سطح جامعه، توانمندی‌سازی به بافتی که در آن سازمان‌ها و افراد جهت ارتقای زندگی اجتماعی با یک دیگر تعامل می‌کنند، اشاره دارد و در سطح فردی می‌توان سطوح درون فردی، تعاملی و رفتاری^۱ را مد نظر قرار داد (راپاپورت^۲، ۱۹۸۷). هس، ماتون و پارگامنت^۳ (۲۰۱۴) معتقدند که برونداد فرایند توانمندسازی در بین افراد و محیط‌های مختلف، متفاوت است.

توانمندی روان‌شناختی به طور گسترده در بسیاری از رشته‌ها و حوزه‌های مطالعاتی به کار گرفته شده است (کاستلین و همکاران^۴، ۲۰۰۸). روان‌شناسانی که با مسائل عدم توانایی گروه‌های ضعیف از قبیل زنان، اقلیت‌های نژادی، افراد معلول و فرزندان نیازمند به کمک، روبه‌رو هستند به شدت به این اصطلاح علاقه‌مندند به نحوی که آن را به عنوان هدف مهمی در سیاست رفاه اجتماعی در نظر می‌گیرند (ایزگی و شوارتز^۵، ۱۹۹۸). از جمله گروه‌هایی که به نظر می‌رسد در مؤلفه‌های توانمندی روان‌شناختی دچار آسیب می‌شوند فرزندان طلاق می‌باشند. در ارزیابی وضعیت فرزندان طلاق می‌توان نتیجه گرفت که اغلب این فرزندان احساس ناتوانی^۶ می‌کنند. احساس ناتوانی مترادف با بی‌قدرتی^۷ است و راپاپورت، اسویفت و هس^۸ (۱۹۸۴) بی‌قدرتی را نوعی درماندگی آموخته شده، بیگانگی^۹ و از دست دادن کنترل شخصی بر زندگی تعریف کرده‌اند.

گرچه پژوهش‌ها در حوزه طلاق تأثیر طلاق و تغییر ساختار خانواده را بر سازگاری فرزندان مورد بررسی قرار داده‌اند، اما بررسی‌های بیشتر نشان می‌دهد که متغیرهایی

1. intrapersonal, interactional, and behavioral

2. Rappaport, J

3. Hess, R. E., Maton, K. I., & Pargament, K

4. Castelein, S

5. Itzhaky, H., & Schwartz, C

6. Disempowered

7. Powerlessness

8. Rappaport, J., Swift, C., & Hess, R

9. Alienation

میانجی وجود دارد که نوع واکنش دهی فرزندان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از مهمترین متغیرهای میانجی می‌توان از جنسیت و سن فرزند نام برد. پژوهش‌ها نشان دادند که عدم حضور پدر، واکنش‌های روان‌شناختی منفی‌تری برای پسران نسبت به دختران به همراه دارد (ندروف، بلسکی، اورمل و الدینکل^۱، ۲۰۱۲). به واسطه طلاق، پسران معمولاً حمایت و توجه کمتری را دریافت می‌کنند و از سوی مادران، معلمان و همسالان با دیدی منفی‌تری مورد برخورد قرار می‌گیرند (هترینگتون، کاکس و کاکس^۲، ۱۹۷۸). پیک هاردت^۳ (۲۰۱۱) معتقد است طلاق تغییرات قابل ملاحظه‌ای را در زندگی پسران ایجاد می‌کند. زمانی که فرزند درگیر مسائل مختلف است، طلاق فشارهای بیشتری را بر فرزند تحمیل می‌کند. مشاهده فقدان عشق بین والدین، داشتن والدینی که تعهدشان ضعیف شده است و عدم حضور روزانه یکی از والدین تأثیرات بسیار سوئی بر پسران می‌گذارد. (پیک هاردت، ۲۰۱۱)

گرچه طلاق بر تمامی افراد در تمامی سنین تأثیرگذار است اما روش‌هایی را که در آن کودکان و نوجوانان به طلاق واکنش نشان می‌دهند در دوره‌های سنی تفاوت دارد. فرزندان در سنین مختلف برداشت‌های متفاوتی از طلاق دارند. پیش‌دستانی‌ها واکنش‌های کاملاً منفی به طلاق نشان می‌دهند. آنها غالباً علایمی دال بر واپس روی و اضطراب جدایی بروز می‌دهند. هر چند اکثرشان پس از یک سال یا بیشتر با شوک اولیه کنار می‌آیند (کورنیچ و فرستنبرگ^۴، ۲۰۱۳). دبستانی‌ها طلاق والدین را از منظر وفاداری نگاه می‌کنند؛ مثلاً احساس می‌کنند باید یکی از والدین را انتخاب کنند. این کودکان احساس ناتوانی و ترس می‌کنند و غالباً از پدر و مادر یا یکی از آنها عصبانی هستند. در نتیجه ممکن است در حمایت از یکی از آنها با والد دیگر در بیفتند. حدوداً نیمی از این کودکان در نخستین سال طلاق والدین افت تحصیلی شدیدی نشان می‌دهند

1. Nederhof, E., Belsky, J., Ormel, J., & Oldehinkel, A. J

2. Hetherington, E. M., Cox, M., & Cox, R

3. Pickhardt, C

4. Kornrich, S., & Furstenberg, F

(والرستین، کوربین و لوئیز^۱، ۱۹۸۸). نوجوانان می‌دانند که مسبب طلاق پدر و مادرشان نیستند و خودشان را خیلی سرزنش نمی‌کنند، ولی چون نوجوانی دوران دغدغه رابطه هاست ممکن است اعتماد خود را به ثبات رابطه‌ها و صداقت در روابط از دست بدهند و مشغله ذهنی خاصی با مقوله اعتماد پیدا کنند (والرستین و بلسکی^۲، ۲۰۰۴). نوجوانان ممکن است نتوانند با عصبانیت خود کنار بیایند و غالباً دچار افسردگی حاد، برون‌ریزی، کناره‌گیری هیجانی و اجتماعی و اضطراب در مورد آینده شوند. آنها از اینکه مشکلات مالی خانواده دیگر اجازه نمی‌دهد کارهای قبل خود را انجام دهند ناراحت می‌شوند. در عین حال نسبت به فشار همسالان آسیب‌پذیرند (کوگلین و وونوچیچ^۳، ۱۹۹۶). از آنجا که دوره نوجوانی از دوره‌های حساسی رشدی می‌باشد و درگیری نوجوان با تغییرات رشدی از یک سو و تغییرات ناشی از طلاق از سوی دیگر ممکن است مشکلات بیشتری را برای نوجوانان طلاق ایجاد کند لذا، در پژوهش حاضر تمرکز بر دوره نوجوانی گذاشته شد.

اغلب پژوهش‌های انجام شده در زمینه پیامدهای طلاق بر فرزندان بر مبنای مقایسه نمونه‌های با حجم بالای فرزندان طلاق و فرزندان از خانواده‌های عادی بوده است. این پژوهش‌ها محدودیت‌هایی دارند. هر چند این پژوهش‌ها دانش با ارزشی را فراهم کردند اما در این پژوهش‌ها از «صدای خود فرزندان» غفلت داشته‌اند و فرزندان را قربانیان منفعل طلاق والدین در نظر گرفتند. لذا، به منظور درک پیامدهای طلاق برای فرزندان، فرزندان نیز می‌بایستی به عنوان موضوع پژوهش در نظر گرفته شوند و به عنوان عواملی اجتماعی فعال در طلاق والدین شرکت داده شوند. پژوهش حاضر در یک مطالعه کیفی در پی پاسخگویی به دو سؤال اساسی زیر می‌باشد:

۱- طلاق والدین چه تأثیری بر وضعیت روان‌شناختی پسران دارد؟

1. Wallerstein, J. S., Corbin, S. B., & Lewis, J. M
2. Wallerstein, J. S., & Blakeslee, S
3. Coughlin, C., & Vuchinich, S

۲- عوامل مؤثر بر واکنش‌های روان‌شناختی پسران به طلاق والدین کدام‌اند؟

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از نوع کیفی بود. به دلایل زیر از روش کیفی در این مطالعه استفاده شد. اول اینکه، هدف پژوهش حاضر پی‌کاوش تجربه‌های پسران از طلاق والدین از دیدگاه خود آن‌ها بود. دوم اینکه، تا زمان انجام این مطالعه پژوهشی در زمینه بررسی تجربه‌های پسران از طلاق از دیدگاه خود فرزندان در ایران انجام نشده بود و سوم اینکه، در پژوهش حاضر طلاق به عنوان یک فرایند و نه صرفاً به عنوان رویدادی واحد، مورد توجه بود. پژوهش کیفی رویه‌ها و مدل‌های مختلفی (نظیر داده بنیاد، پدیدارشناسی، قوم‌نگاری، مطالعه موردی و تحلیل روایتی و ..) دارد. در پژوهش حاضر از تحلیل پدیدارشناسی استفاده شد. روش پدیدارشناسی درصدد درک لایه‌های عمیق معنایی تجربه‌های زیسته‌ی برخی افراد درباره یک مفهوم یا پدیده است. این روش به بررسی ساختار آگاهی در تجربه‌های انسانی می‌پردازد. خروجی یک پژوهش پدیدار انگارانه ساخت مقوله‌های متفاوت مرتبط با محتوا است که تفاوت‌های تجربه‌ی افراد را از یک پدیده یا موضوع نشان می‌دهد. ابزار اصلی در پژوهش حاضر مصاحبه نیمه عمیق بود. جامعه پژوهش شامل پسران طلاق ساکن شهرستان شهریار از توابع استان تهران بود. از روش نمونه‌گیری هدفمند جهت انتخاب اعضای نمونه استفاده شد. حجم نمونه تا اشباع داده‌ها ادامه یافت (۱۳ نفر). در نمونه‌گیری هدفمند اعضای نمونه براساس چندین ملاک انتخاب می‌شوند. در پژوهش حاضر ملاک‌های گزینش عبارتند بودند از: ۱- جنسیت (پسران) ۲- سن (فرزندانی که بین سنین ۱۲ تا ۱۷ سال باشند). ۳- دوره زمانی (فرزندانی که ۱ الی ۵ سال از زمان طلاق والدین آن‌ها می‌گذشت). در چارچوب معیارهای فوق سعی بر انتخاب افراد با سوابق مختلف از جهت وضعیت اجتماعی- اقتصادی و تعداد اعضای خانواده بود. دلیل، انتخاب پسران در پژوهش حاضر بود که

تأثیر طلاق بر فرزندان ممکن بود از لحاظ جنسیت متفاوت باشد (پیک هاردت، ۲۰۱۱). به همین دلیل نمونه پژوهش فقط از بین فرزندان طلاق پسرانتخاب شد. دلیل انتخاب ملاک دوم یعنی سن (فرزندانی که بین سنین ۱۲ تا ۱۷ سال باشند) این است که بر طبق یافته‌های پژوهش‌ها (استراکسن، رویامب، هلمن و تامب^۱، ۲۰۰۶) در این مرحله از رشد، نمونه‌های زیادی از مشکلات روانشناختی، مسائل تحصیلی، کاهش عزت نفس و سلامت عمومی وجود دارد و تغییرات ناشی از طلاق از سوی دیگر ممکن است مشکلات بیشتری را برای نوجوانان طلاق ایجاد کند. ملاک سوم (دوره زمانی: خانواده‌هایی که به مدت حداکثر ۵ و حداقل ۱ سال تا زمان مصاحبه طلاق را تجربه کرده‌اند) به این دلیل انتخاب شد که مصاحبه با فرزندان که طلاق والدینشان را خیلی وقت قبل تجربه کرده‌اند به دلیل عدم یادآوری جزئیات رخدادها، ممکن بود اطلاعات زیادی را در اختیار پژوهشگر قرار ندهد. همچنین، میتچل^۲ (۱۹۸۵) معتقد است فرزندان که طلاق برای آنان رنج آور بوده است ممکن است سالیان زیادی بعد از طلاق، دیدگاه متعادل‌تری راجع به آن داشته باشند و کم‌تر به جزئیات درد آور اشاره کنند.

مصاحبه در دفتر مشاوره مدارس انجام شد. زمان مصاحبه با هر شرکت‌کننده حدود یک ساعت به طول انجامید. در ابتدا به شرکت‌کنندگان پژوهش گفته شد که علاقه مند به شنیدن دیدگاه و تجربه آنها از طلاق می‌باشیم. همچنین، در این مرحله برگمنامی شرکت‌کنندگان تاکید شد و به آن‌ها گفته شد که بعد از پیاده نمودن مصاحبه ضبط شده، فایل صوتی حذف می‌شود. بعد از ارائه توضیحات در مورد پژوهش، فرصتی را به شرکت‌کنندگان جهت پرسیدن سؤالاتشان داده شد. جهت عدم سوءگیری در پاسخ‌ها از راهکارهای مختلفی استفاده شد: سؤالاتی طوری طراحی شد که جنبه‌های مختلف موضوع را پوشش دهد (برای مثال در مورد جنبه‌های مثبت و منفی طلاق برزندگی فرزندان پرسیده شد / فرزندان به واسطه طلاق چه چیزی را از دست دادند و چه چیزی را

1. Storksen, I., Roysamb, E., Holmen, T. L., & Tambs, K

2. Mitchell, A

به دست آوردند). همچنین، مصاحبه گر مراقب بود که علائم غیر کلامی اش تأثیری بر پاسخ‌های شرکت کنندگان نداشته باشد. در جریان مصاحبه با فرزندان سعی شد که عبارات قابل درک متناسب با موقعیت سنی پاسخگو به کار گرفته شود. موضوعاتی که در مصاحبه محور کار قرار گرفتند و مصاحبه گر سعی کرد در حول آنها گفتگو و مصاحبه را انجام دهد به شرح ذیل بودند: ۱- ادراکات، احساسات و نگرش‌های فرد به طلاق و فهم طلاق والدین ۲- ارتباطات پیرامون طلاق و یاری طلبی ۳- تأثیر ادراک شده طلاق و رخدادهای مرتبط با طلاق بر فرزند: رخدادهای مرتبط با طلاق عبارتند از: نبود پدر در خانه، خشونت والدین، تغییر در روابط والد - فرزند، تغییرات اقتصادی، تغییر محل سکونت، تغییر مدرسه. ۴- نقش اعضای شبکه‌های اجتماعی در سازگاری فرزند قبل و بعد از جدایی والدین. در این ارتباط تمرکز بر نهادهایی بود که از فرزندان در قبل، حین و بعد از طلاق حمایت می‌کنند. (حمایت‌هایی از قبیل توجه به مسائل اقتصادی / اجتماعی و ...). شبکه‌هایی که از فرزندان حمایت نمی‌کنند و یا ممکن است از آنها سوء استفاده نیز داشته باشند. اینکه عملکرد آنها چگونه بر سازگاری فرزند تأثیر می‌گذارد، اثرات طلاق بر شبکه ارتباطات برای مثال از دست دادن تماس با خویشاوندان، دوستان قبلی، و ...، مشکلاتی که فرزندان در محیط‌های اجتماعی شان با آنها روبه رو شدند، نقاط ضعف و قوت محیط‌ها و شبکه‌های اجتماعی. ۵-

سبک‌های مقابله‌ای فرزندان بعد از طلاق والدین.

روش تحلیل داده‌ها

جهت تحلیل مصاحبه‌های از روش تقلیل‌گرایی و تفسیری^۱ مارشال و راسمن^۲ (۲۰۱۴) استفاده شد. روش تقلیل‌گرایی و تفسیر شامل مرتب‌سازی داده‌ها در طبقات متمایز و کدبندی آنها می‌باشد. در تقلیل‌گرایی و تفسیر داده‌ها، پژوهشگر، مقدار وسیعی

1. Reduction" and Interpretation
2. Marshall, C., & Rossman, G. B

از اطلاعات را در الگوها، طبقات یا موضوع‌های خاصی قرار می‌دهد و سپس از طریق مدل‌های خاصی به تفسیر آنها می‌پردازد. مارشال و راسمن (۲۰۱۴) معتقدند که فرایند ساخت طبقات و تم‌ها به آگاهی وسیعی از داده‌ها و تمرکز به آنها نیاز دارد. مرحله اول تقلیل‌گرایی شامل خواندن تمامی دست‌نویس‌ها و نوشتن تم‌های اصلی است که در پاسخ‌های مصاحبه‌شوندگان مورد بررسی قرار می‌گیرد. گام بعدی در تحلیل داده‌ها تفسیر بود. این مرحله فرایند دشواری است که به خلاقیت پژوهشگر در معنادادن به داده‌ها متکی است. این کار از طریق مرور پیوسته داده‌ها انجام می‌شود تا اینکه ارتباط کیفی بین طبقات و زیرطبقات پیدا شود. انواع مختلفی از ارتباطات مورد جستجو قرار گرفت. در ابتدا، به دنبال چیزهایی که شرکت‌کنندگان به طور علی‌گزارش دادند، بودیم. یک مثال از این فرایند نقل قولی است که نشان می‌دهد یک فرزند در مورد عدم حضور پدر چه احساسی دارد: «من در مورد نبود پدر خوشحالم. زندگی مان بهتر شده. دعوایی دیگه نیست». در مرحله دوم، به ارتباطات بین موارد که در زمان‌های مختلف پیدا شدند، پرداخته شد. برای مثال، شرکت‌کنندگانی که ارتباطشان را با پدر در ابتدا بسیار نزدیک گزارش می‌دادند نسبت به فرزندان که احساس صمیمیت نداشتند، احساسات ناخوشایند بیشتری از غم در مورد عدم حضور پدر گزارش می‌دادند. برخی از فرزندان بواسطه دیدن خشونت بین والدین و نیز اعتیاد پدر نگرش‌های منفی تری نسبت به پدر داشتند. بر طبق نظرات آنان، این نگرش‌ها برای برخی از فرزندان در طول زمانی که سریعاً منجر به طلاق می‌شد بیشتر بود. در مرتبه دوم، پژوهشگر در جستجوی الگوهایی بود که در آن با فرایندهای مرتبط با طلاق در ارتباط بود. گرچه، جستجو برای تأثیر عواملی از قبیل سن و... بواسطه حجم کم نمونه محدود می‌شد ولی هدف پژوهش حاضر، یافتن متغیرهای معنادار نبود. بلکه بیشتر توجه به این امر بود که چگونه مؤلفه‌های توانمندی روان‌شناختی فرزندان تحت تأثیر طلاق والدین قرار می‌گیرد.

یافته‌ها

در پژوهش حاضر تعداد ۱۳ فرزند طلاق مورد مصاحبه قرار گرفت. بیشترین فراوانی سنی در طبقه ۱۴ تا ۱۵ سال بود (۶ نفر) در طبقات ۱۲ تا ۱۳ سال و ۱۶ تا ۱۷ سال نیز به ترتیب ۵ و ۲ شرکت کننده در پژوهش حضور داشتند. همچنین، هشت نفر از فرزندان (۶۱/۵ درصد)، طلاق والدین را بین ۲ تا ۳ سال تا زمان پژوهش تجربه کرده‌اند در حالی که تعداد ۵ نفر (۳۸/۴) طلاق والدین را بین ۴ تا ۵ سال تا زمان مصاحبه تجربه می‌کردند.

سؤال اول: طلاق والدین چه تأثیری بر وضعیت روان‌شناختی پسران دارد؟

در پژوهش حاضر مؤلفه‌های توانمندی روان‌شناختی در پنج خرده طبقه کد گذاری گردید:

احساس شایستگی!: احساس شایستگی به میزان مهارت افراد در انجام وظایف مهم اشاره دارد. در ادبیات روان‌شناختی این مفهوم به مفاهیم خودکارآمدی، تسلط شخصی و انتظار از عملکرد بر می‌گردد. افراد توانمندی که دارای احساس شایستگی هستند، همواره اطمینان پیدا می‌کنند که می‌توانند وظایف را به طور مؤثر انجام دهند و معتقدند که در رویارویی با چالش‌های جدید می‌توانند بیاموزند و رشد کنند.

◀ با توجه به گزارش‌ها ارایه شده، فرزندان در سه طبقه قرار گرفتند: (۱) فرزندان که احساس شایستگی بالایی می‌کردند (۴ نفر) (۲) فرزندان که احساس شایستگی پایینی داشتند (۶ نفر) - ۳- کسانی که احساس شایستگی شان بستگی به موقعیت بود (۳ نفر). فرزندان که حس شایستگی بالایی را گزارش دادند معتقد بودند که از انجام دادن تکالیف به طور موفقیت آمیز مطمئن بودند، این فرزندان از داشتن تمرکز بالا بر فعالیت‌ها ابراز رضایت داشتند. و به طور کلی خود را در انجام امور توانمند توصیف می‌کردند. فرزندان که واکنش رفتاری شان به طلاق، پختگی بود، احساس شایستگی بالایی را

گزارش دادند. این فرزندان مادرانی حامی داشتند و بر خود بسندگی فرزند تاکید فراوان داشتند. فرزندان با احساس شایستگی پایین اغلب در گزارش هایشان از توانمندی پایین خود گزارش می‌دادند. این فرزندان گزارش دادند که در مقایسه با سایر همسالان توانایی کمتری برای انجام کارها دارند.

..... الان دیگه میگن بزرگ شدی.. مثلا برنامه خودم درست می‌کنم برخلاف قبلا... قبلا مامان و بابا خصوصا مامان خیلی مواظبم بود.. اما الان که بابام نیست خودم بیشتر کارها انجام میدم... احساس توانمندی بیشتری می‌کنم... (میثم، ۱۲ ساله).

..... احساس ضعف می‌کنم مثلا مشکلی پیش بیاد نمی‌تونم کاری کنم نیازمند کمک مادرم هستم. به توانایی خودم اعتماد ندارم... (کیوان، ۱۳ ساله)

◀ **حس معناداری:** معناداری به معنای میزان هدفمندی در زندگی اشاره دارد. افرادی که زندگی را معنادار ادراک می‌کنند دارای یک سیستم ارزشی قوی می‌باشند که بر کارهایشان را بر مبنای آن توجیه می‌کنند. این افراد از نوعی سیستم پاداش دهی شخص برخوردارند که صرف از نظر از اتفاقات پیرامونی همچنان هویت منسجم را پرورش می‌دهند.

◀ با توجه به گزارش‌ها ارایه شده، فرزندان در سه طبقه قرار گرفتند: (۱) فرزندان که زندگی را معنادار ادراک می‌کردند (۴ نفر): فرزندان که زندگی را معنادار ادراک می‌کردند در دامنه سنی ۱۵ تا ۱۷ سال قرار داشتند. تعداد دو نفر از این فرزندان حس اعتماد تقریباً رضایت بخشی را گزارش داده بودند. سه نفر از این فرزندان نیز احساس تعلق بالایی را گزارش داده بودند. فرزندان که زندگی را معنادار ادراک می‌کردند اظهاراتی مبنی بر داشتن طرح و برنامه در زندگی ارائه دادند. این فرزندان مراقبت و مواظبت مادر را از عوامل اساسی در معنادار ادراک کردن زندگی می‌دانستند. همچنین، بیشترین فرزندان احساس ناخوشایندی از طلاق گزارش داده بودند و سعی و تلاش خود را به نوعی جبران شکست زندگی والدین ادراک می‌کردند.

مصاحبه‌گر: بعد از طلاق چه احساسی از زندگی داشتی؟

..... من زندگی خودم را دارم. کاری به کسی ندارم. من زندگی را با معنا و با هدف می‌دونم. چندان از دایمی هام اومد که ترک تحصیل کن. اما من درسم خوندم. مثل خیلی از کسی هایی که موفق شدند. من میخوام به مامانم کمک کنم... و تا آخر برای این هدف می‌جنگم.... (میثم، ۱۲ سال، مدت زمان طلاق والدین، ۳ سال).

(۲) فرزندان که زندگی را بی معنا ادراک می‌کردند: تعداد ۵ نفر از فرزندان زندگی را بی معنا ادراک می‌کردند. این فرزندان گزارش دادند که هدف خاصی از زندگی ندارند و زندگی را سراسر پوچ و بی معنا می‌دانند. فرزندان کم سن و سال تر و فرزندان که مدت زمان طلاق والدین کمتر از ۳ سال بود بیشتر در این دسته قرار داشتند. این فرزندان واکنشی که به طلاق داشتند احساس خشم بود و از کیفیت ارتباط با والدین رضایت چندانی نداشتند. بیشترین فرزندان عملکرد تحصیلی مطلوبی نداشتند و ارتباط رضایت بخشی را با دوستان گزارش ندادند. فرزندان در این گروه از نظروضعیت اقتصادی در تنگنا بودند. یکی از فرزندان سابقه اقدام به خودکشی بعد از طلاق را گزارش داد.

..... طلاق والدین آسیب‌های زیادی برام داشته. از زندگی سیر شدم. سه بار

اقدام به خودکشی کردم. دیگه نمی‌تونستیم زندگی کنیم... راستش از این زندگی نکبتی خسته شدم.... (پدرام، ۱۵ ساله، مدت زمان طلاق والدین: ۳ سال)

(۳) - فرزندان که ترکیبی از معنا و بی معنایی را در زندگی گزارش می‌دادند. تعدادی از فرزندان (۴ نفر) نیز در گزارش هایشان بر هر دو جنبه معنادار و بی معنایی زندگی تاکید داشتند. بیشتر از فرزندان از نظر تحصیلی هدفمند بودند و برای زندگی به‌تراراده بالایی داشتند اما از درون احساس خلارا گزارش می‌دادند.

◀ **خود پنداره:** خودپنداره آن تصویر کلی است که فرد از خود دارد که این تصویر از طریق روابط اجتماعی کسب می‌شود. می‌توان گفت که فرد با تعامل هایی که با اطرافیان در محیط دارد و ارزیابی هایی که سایرین در مورد او می‌کنند به مفهومی از

خویش‌تر می‌رسد که همان خودپنداره است. خودپنداره دارای اجزای متفاوتی است و شامل توانایی‌های تحصیلی، اجتماعی و ظاهری و شخصیتی می‌شوند.

◀ با توجه به گزارش‌ها ارایه شده، فرزندان در سه طبقه قرار گرفتند: (۱) فرزندان که خود پنداره مثبتی داشتند (۳ نفر) (۲) فرزندان که خود پنداره منفی داشتند (۶ نفر) (۳) - فرزندان که خودپنداره شان ترکیبی از مثبت و منفی بود (۴ نفر). دانش‌آموزان با خودپنداره مثبت، در گزارش‌هایشان خود را شخصیتی دلپذیر، قابل اعتماد، مهربان و دارای اعتماد به نفس معرفی می‌کردند. فرزندان که خودپنداره منفی داشتند در گزارش‌هایشان خود را بدشانس، نگران، ترسو و حقیر توصیف می‌کردند. بعضی از فرزندان به خاطر طلاق والدین، خود را بدشانس می‌دانستند و از اینکه با فرزندان از خانواده‌های سالم تفاوت داشتند احساس حقارت و شرم می‌کردند. برخی از فرزندان به دلیل شرایط بد اقتصادی بعد از طلاق احساس شرم می‌کردند.

«... از اینکه دیگران با دید متفاوتی به من نگاه می‌کنند احساس بدی دارم...
احساس حقارت را احساس می‌کنم خیلی با اونا فرق دارم... به جوری که نمی‌تونم به اونا نزدیک بشم... من بدشانسم... الان وضع مالی مون خوب نیست. حس خوبی ندارم...
من که نمیدارم دیگران بدونن... مثلاً دیگران میرن فلافل... وقتی من پول ندارم برم احساس شرمندگی می‌کنم...» (اشکان، ۱۴ ساله).

◀ **تعلق!** تعلق توصیف‌کننده نوعی احساس تعلق به چیزی یا تعلق به کسی است. حس تعلق، را می‌توان نوعی احساس برابری و صمیمیت و همچنین پیوندی نزدیک با دیگران تعریف کرد. چیزی را که می‌توان هویت اجتماعی^۲ نیز نامید. احساس تعلق در بافت‌های متفاوتی رشد می‌کند. احساس تعلق موقعیتی، فرصتی را به افراد جهت تغییر مراحل تعلق و فرایندهای مرتبط با آن را می‌دهد. شکل‌های مختلف احساس تعلق ممکن است شامل پیوندهای زیستی و اجتماعی شود. فرزندان بعد از

1. belonging
2. social identity

طلاق، ممکن است نسبت به برادران و خواهران زیستی یا رضاعی و نیز سایر افراد در اجتماعی احساس تعلق پیدا کنند یا اینکه احساس تعلق شان ضعیف گردد

◀ فرزندان با توجه به پاسخ هایشان در دو گروه قرار گرفتند: ۱- کسانی که احساس تعلق ضعیفی داشتند (۸ نفر): فرزندان که احساس تعلق ضعیف را گزارش دادند حس خوبی به مدرسه نداشتند، خود را جزئی از جامعه برداشت نمی‌کردند و یا اینکه فعالیت‌های گروهی اندکی را گزارش می‌دادند. این گروه از فرزندان کسانی بودند که واکنش عاطفی شان نسبت به طلاق اندوه و غم و خشم بود. فرزندان که احساس تعلق پایینی را گزارش دادند بیشتر احساس غیرعادی بودن می‌کردند. این فرزندان گزارش می‌دادند که به دلیل طلاق، معمولاً احساس شرم می‌کردند و نمی‌توانستند برخوردی عادی با دوستان و سایرین داشته باشند. همچنین، فرزندان که احساس تعلق ضعیفی را گزارش دادند معمولاً روابط نارضایت بخشی با خواهر / برادران داشتند. فرزندان که احساس تعلق پایینی داشتند نقل و مکان مکرر بعد از طلاق والدین را دلیلی بر عدم همکاری و حس خوب داشتن خود نسبت به دیگران معرفی می‌کردند. ۲- گروه دوم فرزندان بودند که احساس تعلق رضایت بخشی را بعد از طلاق والدین گزارش دادند. این فرزندان گزارش می‌دادند که فعالیت‌های گروهی نسبتاً خوبی داشتند، در مدرسه دوستان صمیمی زیادی دارند و در امور مختلف داوطلب انجام کارها می‌شدند. تعدادی از فرزندان در این دسته قرار گرفتند (۴ نفر). فرزندان که از کیفیت رابطه با مادر در دوره قبل و بعد از طلاق اظهار رضایت کردند بیشتر در این گروه قرار گرفتند. همچنین، احساس تعلق در بین فرزندان که بعد از طلاق مکان زندگی را کمتر تغییر دادند (حداکثر یک بار) رضایت بخش تر گزارش شد.

یکی از فرزندان در مورد خواهرتنی چنین گفت:

مصاحبه‌گر: نظرت در مورد خواهر بزرگت چیه؟

«.... من اونا دوست ندارم. فک کنم اونم از من خوشش نمیداد. چون اون تو

کارام دخالت می‌کنه و من خوصله شانا دارم.»

شرکت‌کننده دیگر چنین گفت:

« من رابطه خیلی خوبی با دوستانم دارم. اغلب همدیگه را می‌بینیم. با هم تلفنی صحبت می‌کنیم. چت می‌کنیم و گاهی هم به هم ایمیل میدیم... دوستم هم سن و سال خودم هستش... ما همدیگه را خیلی دوست داریم. و خیلی احساس نزدیکی می‌کنیم...»

◀ حس اعتماد:

◀ فرزندان با توجه به پاسخ‌هایشان در سه گروه قرار گرفتند: ۱- فرزندانی که به طور کلی حس اعتماد بالایی داشتند (۱ نفر): این فرزند خوشنوتی را قبل از طلاق در بین والدین مشاهده نکرده بود، از کیفیت ارتباط با پدر و مادر در دوره‌های قبل و بعد از طلاق نیز اظهار رضایت داشت. این فرزند گزارش داد که به طور کلی بیشتر افراد درست کار، مهربان و قابل اعتماد می‌باشند. ۲- کسانی که به طور کلی حس اعتماد پایینی داشتند (۶ نفر): فرزندانی که حس اعتماد ضعیفی را گزارش می‌دادند معتقد بودند که اغلب افراد خلف وعده می‌کنند، ریاکارند، در روابطشان خیانت می‌کنند و برای رسیدن به منافع شخصی دروغ می‌گویند. در اغلب این گزارش‌ها، به ناشناس بودن محله جدید به عنوان عاملی در بی‌اعتمادی خود اشاره می‌کردند. برخی از فرزندان نیز گزارش دادند که اعتمادشان به مردان کمتر از زنان است. این فرزندان بیشتر شاهد خشونت والدین در قبل از طلاق بودند و همچنین بعد از طلاق رابطه بهتری با مادر داشتند. برخی از فرزندان دلیل بی‌اعتمادی را به تجارب قبل از طلاق پیوند می‌زدند:

مصاحبه‌گزار: چقدر می‌تونی به دیگران اعتماد کنی؟

«... من اصلاً به هیچ‌کس اعتمادی ندارم. کلاً قضیه پدرم درس عبرتی شد برا

ما. پولش داد پسرعمومش. اسمش مصطفی بود. پولش داد که اون گرین کارت پدرما جور کنه تا بریم خارج کشور زندگی کنیم. بعد پولاً کشید بالا... (افشین،

۱۵ ساله).

مصاحبه‌گزار: در زندگی چه کسی را از همه قابل اعتمادتر می‌دونی؟

«... من به مادرم خیلی اعتماد دارم. راجع به هر مساله‌ای باهاش صحبت می‌کنم... هر اتفاقی که داخل مدرسه می‌افته به مادرم می‌گم... اما به پدرم دیگه اعتماد ندارم. خیلی نامردی کرد در حقم... اینکه تو بدترین شرایط ما را تنها گذاشت...»

..... مثلاً من به یکی از دوستانم اعتماد دارم. اما به اکثراً اعتماد ندارم. سعی می‌کنم به کسی اعتماد کنم که بشناسمش. اکثر آدم‌ها تو روابطشون خیانت و نامردی می‌کنن... مثلاً دوستام نامردی می‌کنن... یکی از دوستانم میره پارک. جای جالبی نیست. منم دو سالگی می‌رفتم و دیگه نمی‌رفتم.... (اشکان، ۱۴ ساله).

۳- کسانی که گزارش دادند اعتماد شان ترکیبی از اعتماد و بی اعتمادی بوده اس (۵ نفر). این فرزندان، حالتی دو سوگرا را گزارش می‌دادند. ترکیبی از اعتماد و عدم اعتماد. فرزندان که مادران سخت‌گیر و مراقبی داشتند اغلب در این طبقه قرار گرفتند. این فرزندان گزارش می‌دادند که همه افراد نه خوب‌اند و نه بد یا اینکه چنین اظهار می‌داشتند که بعضی از مردها قابل اعتماد نیستند اما نمی‌توان گفت که تمامی مردان قابل اعتماد نیستند. این فرزندان، چنین اظهار داشتند که خاطر اینکه ساکنان محله جدید و نیز هم‌کلاسی‌ها در مدارس بعد از طلاق نا آشنا هستند سعی در کنترل روابط دارند.

سؤال دوم: عوامل مؤثر بر واکنش‌های فرزندان به طلاق کدام‌اند؟

با توجه به تحلیل مصاحبه با فرزندان طلاق، عوامل زیر با پیامدهای مربوط به طلاق ارتباط داشتند: خشونت بین والدین قبل از طلاق، وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی بعد از طلاق، کیفیت ارتباط با والدین بعد از طلاق، تغییر در ارتباط با شبکه‌های اجتماعی گسترده‌تر، ادراک فرزندان از نوع پاسخ‌دهی والدین در مورد طلاق و نوع راهبردهای مقابله‌ای فرزندان. در ادامه سعی پژوهشگر بر این است که رابطه بین این عوامل و تأثیر

طلاق بر فرزندان را شفاف نماید.

۱) خشونت بین والدین قبل از طلاق:

یکی از تجاربی که مکرر توسط فرزندان طلاق گزارش می‌شد وجود خشونت بین والدین در سالهای منتهی به طلاق بود. بیش از ۸۴ درصد (۱۱ نفر) از فرزندان گزارش دادند که آنها شاهد خشونت بین والدین قبل از طلاق بودند. تنها دو فرزند (حدود ۱۵ درصد) گزارش داد که خشونتی را در بین والدین مشاهده نکردند. اغلب فرزندان شاهد خشونت بین والدین بودند و تنها یک فرزند قربانی خشونت والدین شده بود. فرزندی (۱۴ ساله) که مورد خشونت قرار گرفت خواهری بزرگتر از خودش داشت (۶ سال بزرگتر). وی اظهار داشت که خواهرش نیز قربانی خشونت والدین شد. قربانی خشونت تأثیر مثبت و منفی برای فرزند طلاق داشت. فرزندی که قربانی خشونت بین والدین قبل از طلاق بود واکنش نسبت به طلاق احساس آسودگی بود. وی از اینکه نبود پدر به کم شدن دعوادر خانواده منجر شده است خوشحال بود. وضعیت درسی وی بعد از طلاق بهتر شد که فرزند آن را به نبود جنگ و دعوادر خانواده منتسب می‌کرد. اما تأثیر سوء طلاق برای قربانی خشونت بیشتر بود. فرزندی که قربانی خشونت بود خود پنداره منفی تر داشت، احساس تعلق پایینی را گزارش داد، احساس شایستگی و اعتمادی کمتری را نیز گزارش داد. در واقع می‌توان گفت که قربانی خشونت بین والدین، تأثیر سوء زیادی خود پنداره فرزند می‌گذارد و این امر ممکن است سایر مؤلفه‌ها روانشناختی را تحت تأثیر قرار دهد.

۲) وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی بعد از طلاق:

از فرزندان خواسته شد که چگونگی وضعیت اقتصادی خود را بعد از طلاق توضیح دهند. پاسخ‌ها در سه طبقه الف) بهتر شدن ب) بدتر شدن و ج) بدون تغییر کد گذاری شدند. اغلب فرزندان اظهار داشتند که وضعیت اقتصادی بعد از طلاق بدتر شد (۴۶ درصد). تعدادی از فرزندان اظهار داشتند که وضعیت بعد از طلاق بهتر شد (۳۰ درصد) و سایر فرزندان (۲۳ درصد) گزارش دادند که بعد از طلاق وضعیت درآمد خانواده بدون تغییر ماند. پژوهشگر در پژوهش حاضر بین دو دسته از گروه‌ها تفاوت معنادار هم در

نشانه‌های مثبت و هم منفی طلاق ملاحظه کرد. به طور متوسط، فرزندان که وضعیت اقتصادی بعد از طلاق را بد ادراک کردند نسبت به سایر فرزندان که تغییری در شرایط اقتصادی وجود نداشت نشانه‌های منفی بیشتر و نشانه‌های مثبت کمتری نشان دادند. در واقع می‌توان گفت که بدتر شدن وضعیت اقتصادی بعد از طلاق، یک خطری مهم برای بهزیستی فرزندان می‌باشد.

فرزندان که شرایط اقتصادی را بدتر ادراک نمودند خشم بیشتری دارند. این فرزندان دلیل خشم را تنگدستی بعد از طلاق می‌دانستند. فرزندان که واکنش شان به نبود پدر خشم بود اظهار داشتند که بعد از طلاق شرایط اقتصادی خیلی وحشتناک است. آنان اظهار داشتند که مادر بعد از طلاق، به سختی کار می‌کند تا مایحتاج زندگی را تامین کند. این امر خشم فرزندان را بیش‌تر می‌کرد. همچنین، افت تحصیلی در دانش‌آموزان با شرایط اقتصادی بدتر، بیشتر بود. این فرزندان یکی از دلایل افت تحصیلی را عدم تمرکز به واسطه نبود پدر، شرایط بد اقتصادی، انجام کار در بیرون از خانه عنوان می‌کردند. فرزندان که نیز عدم تغییر در فعالیت‌های درسی را گزارش دادند از وضعیت اقتصادی خانواده بعد از طلاق ادراک مثبتی داشتند.

۳) کیفیت ارتباط با والد غیر حضراتی و حضراتی و سایر اعضای خانواده:

کیفیت ارتباط با پدر با بروز بعضی از پیامدهای طلاق مرتبط بود. یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که ۵ نفر از فرزندان طلاق مشکلات رفتاری از قبیل فرار از مدرسه (۴ نفر) و مصرف مواد مخدر (۱ نفر) در ارتباط بوده است. تمامی ۵ نفری که مشکلات رفتاری داشتند رابطه با پدر را بعد از طلاق به صورت منفی ادراک کردند. این فرزندان اظهار داشتند که نبود بود برگرایش آنان به سمت رفتارهای مشکل‌زا نقش داشته است. همچنین، بیشتر فرزندان که رابطه با پدر را منفی ادراک کردند واکنش عاطفی مثبت و منفی به طلاق داشتند. یکی دیگر از پیامدهای کیفیت منفی رابطه فرزندان با پدر، عملکرد تحصیلی بوده است. فرزندان که از کیفیت رابطه با پدر بعد از طلاق راضی

بودند وضعیت درسی بهتری داشتند و یا اینکه افتی در وضعیت تحصیلی نشان ندادند. از جمله تأثیرات مثبت کیفیت رابطه با پدر بعد از طلاق، تأثیر آن بر مؤلفه‌های توانمندی روان‌شناختی بوده است. هر سه فرزندی که رابطه با پدر را مثبت ادراک کرده بودند از احساس تعلق، و احساس شایستگی بیشتری می‌کردند. همچنین، این فرزندان در هیچ یک از مؤلفه‌های توانمندی روان‌شناختی وضعیت ضعیف نداشتند. و نهایتاً در طبقه ترکیبی از واکنش‌ها قرار گرفتند. به طور کلی، اکثر فرزندان گزارش دادند که پدر نقش منفی در فرایندهای سازگاری بعد از طلاق را داشته است. برای برخی از فرزندان پدر منبعی از فشار در طول دوره قبل و بعد از طلاق بوده است. برای مثال، قبل از طلاق، برخی از فرزندان گزارش دادند که پدر زندگی را برای آنها به دلیل رفتارهای خشونت بار بسیار سخت کرده بود. تعداد کمی (۱ نفر) از فرزندان رابطه با پدر را در دوره قبل از طلاق صمیمانه گزارش دادند. که بیشتر بر بعد اقتصادی کمک‌های پدر نیز تأکید داشت.

با توجه به پاسخ‌های فرزندان، کیفیت ارتباط آنان با مادر حضانتی در دو طبقه که گذاری گردید. طبقه اول فرزندان بودند که بعد از طلاق از کیفیت ارتباط با مادر راضی بودند. حدود ۶۹ درصد فرزندان در این طبقه قرار گرفتند. طبقه دوم فرزندان بودند که از کیفیت ارتباط با مادر اظهار ناراضایتی کردند. ۳۱ درصد فرزندان در طبقه دوم قرار گرفتند. کیفیت ارتباط با مادر با بروز بعضی از پیامدهای طلاق مرتبط بود. فرزندان که از کیفیت ارتباط با مادر ناراضی بودند در واکنش‌های منفی تری به طلاق داشتند این فرزندان احساس شایستگی و خود پنداره پایین تری را گزارش دادند. این فرزندان اظهار داشتند که مادر با بی توجهی به آنان به جنبه‌های مختلف سلامتی شان آسیب زده است. بعضی از این فرزندان گزارش دادند که مادر مانع دیدار آنان با پدر بعد از طلاق می‌شد. و برخی از آنان از سخت‌گیری‌های بیش از حد مادر بعد از طلاق شکایت داشتند. این فرزندان گزارش دادند که مادر هیچ وقت به توانایی امور جهت انجام کارها باور نداشتند. دو نفر از فرزندان که احساس پختگی در رفتار را بعد از طلاق گزارش دادند از کیفیت رابطه با مادر بسیار راضی بودند و گزارش دادند که بعد از طلاق، مادر در

بسیاری از جنبه‌های زندگی با آنان مشورت می‌کند و به اندازه کافی جهت انجام امور اختیار انجام عمل دارند. اغلب فرزندان که از کیفیت ارتباط با مادر راضی بودند به حمایت عاطفی وی هنگام دشواری‌ها و سختی‌های بعد از طلاق اشاره می‌کردند. یکی از جنبه‌هایی دیگر که فرزندان گزارش دادند این بود که مادر بعد از طلاق حمایت اقتصادی را تا حد توان برای آنان فراهم کرده است.

اغلب فرزندان گزارش دادند که همشیره‌ها در تسریع سازگاری آنان به طلاق نقش داشت. آنان انواع حمایت‌ها را از طرف همشیره‌ها گزارش دارند: اطلاعاتی، عاطفی، مادی. تعداد کمی (۲ نفر) از فرزندان گزارش دادند که فرزندان بزرگتر به دلیل عدم حمایت عاطفی در سازگاری آنان بعد از طلاق نقش منفی داشته است. یکی از فرزندان که رابطه رضایت بخشی را گزارش ندادند یکی از دلیل افت تحصیلی بعد از طلاق را درگیری با خواهر خود و عدم و تمرکز در خانه گزارش داد. همچنین، این دو فرزند احساس تعلق پایین و حس پایین معناداری بودن زندگی را تا حدی به منازعات مرتبط با همشیره‌ها گزارش دادند.

۴) تغییر در ارتباط با شبکه‌های اجتماعی گسترده‌تر:

تعدادی از فرزندان (۲ نفر) در پژوهش حاضر گزارش دادند که دوستان و همسالان نقشی مثبت در سازگاری آنان با طلاق ایفا کردند. این فرزندان گزارش دادند که دوستان کمک‌های اطلاعاتی، عاطفی فراهم می‌کردند. در پژوهش حاضر تمامی فرزندان بعد از طلاق از محل زندگی اصلی خود مهاجرت داشتند. و در هیچ یکی از موارد، دوستی‌های قبل از طلاق تا دوره بعد از طلاق ادامه نیافتند. در واقع، بعد از طلاق، ارتباط با دوستان قدیمی از بین می‌رفت. اغلب فرزندان گزارش دادند که بعد از طلاق چندین بار مدرسه را تغییر دادند و این امر بر روند دوست‌یابی آنها تأثیر منفی داشت. در ضمن، ناآشنا بودن محله، محیط نامناسب اجتماعی - فرهنگی محله جدید (طبق گزارش‌های فرزندان) و نیز وضعیت زندگی (بچه طلاق بودن)، بی‌اعتمادی به دیگران، و تأکید مادر

به عدم صمیمی شدن با دیگران از جمله دلایلی بود که دایره دوستی‌ها را بعد از طلاق محدود می‌کرد. محدود فرزندان که بعد از طلاق توانستند دوستان صمیمی پیدا کنند اظهار داشتند که آنها مسائل مربوط به طلاق را با دوستان شان در میان می‌گذاشتند و معتقد بودند که این امر در سازگاری شان نقش مثبت داشت. زیرا دوستان برای آنها حمایت عاطفی و اطلاعاتی فراهم می‌کرد.

خویشاوندان از دیگر شبکه اجتماعی بود که در سازگاری فرزندان دارای نقش بود. اغلب فرزندان (۹ نفر) گزارش دادند که مادر بزرگ مادری منبع خوب حمایت اطلاعاتی، مالی و عاطفی برای آنها بوده است. سایر خویشاوندان نیز تا حدی تامین کننده مالی برای فرزند بودند. خویشاوندان پدری حداقل نقش را در سازگاری فرزندان بعد از طلاق داشتند.

۵) پاسخ دهی والدین قبل از طلاق در مورد دلایل جدایی و شرایط بعد از طلاق

پاسخ‌های فرزندان نحوه پاسخگویی پاسخ دهی والدین قبل از طلاق در مورد جدایی و شرایط بعد از طلاق دو طبقه قرار گرفت. بیشتر فرزندان (۷۶ درصد) در پژوهش حاضر از نحوه پاسخگویی پاسخ دهی والدین قبل از طلاق در مورد جدایی و شرایط بعد از طلاق ابراز نارضایتی کردند. تنها ۲۴ درصد از توضیحات والدین در مورد طلاق و شرایط بعد از آن ابراز رضایت داشتند. فرزندان که پاسخ دهی والدین قبل از طلاق راضی بودند بیشترین رضایت را از مادر داشتند. در هیچ از موارد بر پاسخگو بودن پدر تاکید نشد. فرزندان که در طبقه اول قرار گرفتند گزارش دادند که می‌توانستند آزادانه سؤالات خود را پرسند، در مورد علت طلاق توجیه شدند و اینکه از آنها در ارتباط با حضانت بعد از طلاق، حق اظهار و نظر داشتند. توضیحات و پاسخ دهی قبل از طلاق با سازگاری فرزندان بعد از طلاق ارتباط داشت. این فرزندان امیدوارانه‌تر زندگی می‌کردند و حس معناداری بالایی را گزارش دادند. آنان گزارش دادند که می‌دانند از زندگی چه می‌خواهند و نقش مادر را در این امر برجسته جلوه می‌دادند. همچنین، فرزندان که از کیفیت پاسخگویی والدین رضایت داشتند حس اعتماد بالایی را گزارش دادند.

۶) راهبردهای مقابله‌ای:

یکی از فرض‌های زیربنایی پژوهش حاضر این بود که فرزندان قربانیان منفعل طلاق والدین نیستند و ممکن است با توجه نوع راهبرد مقابله‌ای که به کار می‌گیرند، واکنش‌های متفاوتی به طلاق والدین داشته باشند. در پژوهش حاضر، از شرکت‌کننده پرسیده شد که در مقابل مشکلات و پیامدهای سخت طلاق والدین چه کاری انجام می‌دادند تا کمتر آسیب ببینند. بیشتر شرکت‌کنندگان (۶ نفر) گزارش دادند که هیچ کاری نمی‌توانستند انجام دهند. این گروه گزارش دادند که دلیل اینکه سن کمی داشتند عملاً قادر به انجام فعالیتی نبودند تا بر مشکلات غلبه کنند.

«... خوب .. من هیچ کاری نمی‌تونستم انجام بدم. آخه خیلی بچه بودم.

کاری نمی‌تونستم انجام بدم...» (کیوان، ۱۳ ساله).

- تعدادی (۴ نفر) گزارش دادند از دعا و توکل به خدا (مفاهیم مذهبی و معنوی) جهت غلبه بر مشکلات استفاده می‌کردند. آنها گزارش دادند که بعد از طلاق والدین، بیشتر دعا می‌کردند و بیشتر به مسجد می‌رفتند. این گروه گزارش دادند که دعا و نماز به به آنها کمک می‌کرد تا آرامش بیشتری داشته باشند.

«... به خدا توکل می‌کردم. می‌گفتم خدا بزرگه. حل میشه... بعضی وقت‌ها

هم دعا می‌کردم... نماز نمی‌خوندم... اما دعا می‌کردم... می‌گفتم خدایا کمک

کن وضع مالی مون خوب بشه... وقتی دعا می‌کردم آرامش داشتم و همیشه پیش

خودم می‌گفتم که خدا هومونا داره...» (میثم، میزان گذشت از طلاق والدین، ۳

سال).

- تعداد ۳ نفر نیز گزارش دادند که برای کاهش مشکلات با سایر فرزندان یا دوستان یا

اینکه از خوشاوندان کمک می‌گرفت:

«.. هر وقت مشکلی برام پیش می‌اومد سعی می‌کردم با خواهرم سخت کنم..

اون بهم کمک می‌کرد. تو درسام بهم کمک می‌کرد. بعضی وقت‌ها بهم دلداری

می‌داد می‌گفت نگران نباش درست میشه و.. از این حرف‌ها...» (احمد، ۱۴ ساله).

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که پسران طلاق واکنش‌های متفاوتی به طلاق والدین دارند. مؤلفه‌های توانمندی روان‌شناختی در پنج طبقه احساس تعلق، خود پنداره، حس معناداری، حس شایستگی و حس اعتماد کد گذاری شدند.

یکی از یافته‌های پژوهش‌های حاضر، تأثیر منفی طلاق بر احساس شایستگی فرزندان بود. این یافته با نتایج پژوهش فاگان و چرچیل^۱ (۲۰۱۲) و کیم و وو^۲ (۲۰۱۱)، پیک^۳ (۲۰۰۳) و لری، کوچ و هچنبلینکر^۴ (۲۰۰۱) همخوان است. شایستگی به انجام وظایف یا نشان دادن رفتارهای خاصی را شامل می‌شود. در واقع می‌توان احساس شایستگی را توانایی تعامل سازنده با محیط تعریف کرد. فاگان و چرچیل (۲۰۱۲) به این نتیجه رسیدند که طلاق خانواده را دچار ضعف عمده می‌کند و روابط بین والدینی و فرزندان را دگرگون می‌سازد. همچنین، طلاق روش مدیریت رفتار فرزندان را دچار مشکل می‌سازد و بر احساس شایستگی آنان تأثیر سوء می‌گذارد. در تبیین یافته پژوهش حاضر شاید بتوان چنین نیز گفت از آنجا که در کشور ایران نگرش عموم جامعه به طلاق منفی می‌باشد می‌باشد لذا، این نگرش منفی فرزندان را آزرده خاطر می‌سازد. و این امر بر احساس شایستگی فرزندان تأثیر سوئی می‌گذارد.

یکی دیگر از یافته‌های پژوهش حاضر این بود که برخی از فرزندان طلاق احساس معناداری شان^۵ بعد از طلاق دچار آسیب می‌شود. که در نتیجه احتمال خود کشی در

1. Fagan, P. F., & Churchill, A

2. Kim, J., & Woo, H

3. Pike, L. T

4. Leary, M. R., Koch, E. J., & Hechenbleikner, N. R

5. meaningfulness

آنها افزایش می‌یابد. این یافته با نتایج پژوهش آلونز، تامپسون، استول و هاسین^۱ (۲۰۱۴) ناهمخوان و با نتایج پژوهش لیزارد، تامپسون، کیس و هاسین^۲ (۲۰۰۹) همخوان است. آلونزو و همکاران (۲۰۱۴) در پژوهشی با هدف بررسی تأثیر طلاق والدین بر میزان گرایش به خودکشی در فرزندان به این نتیجه رسیدند که طلاق والدین احتمال خودکشی را در فرزندان افزایش نمی‌دهد. در تبیین این ناهمخوانی شاید بتوان به تفاوت‌های روش‌شناسی در پژوهش اشاره کرد. در پژوهش آلونزو و همکاران (۲۰۱۴) از روش‌شناسی کمی جهت گردآوری یافته‌های استفاده شد. در حالی که در پژوهش حاضر، از روش‌شناسی کیفی با مصاحبه عمیق استفاده شد. راجین^۳ (۲۰۱۴)، به نقل از حاجی حسنی، (۱۳۹۴) نشان دادند روش‌شناسی کمی در استخراج مقوله‌های حساس از قبیل افکار خودکشی گریانه در نمونه‌های حساس از قبیل فرزندان طلاق محدودیت دارد لذا، می‌توان گفت که روش‌شناسی پژوهش حاضر مقولاتی را در فرزندان طلاق شناسایی کرد که شاید با روش‌شناسی کمی قابل شناسایی نباشند. لیزارد و همکاران (۲۰۰۹) در پژوهشی با هدف رابطه بین طلاق والدین و تلاش به خودکشی در بزرگسالان که طلاق والدین ریسک خودکشی در فرزندان را افزایش می‌دهد.

ارتباط ضعیف بین والدین بعد از طلاق، تبیین‌هایی را برای این یافته ارائه می‌دهد. گولد، فیشر، شافر، پاریدس و فلوری^۴ (۱۹۸۸) معتقدند که بعد از طلاق، ارتباط فرزندان معمولاً با یکی از فرزندان به طور کلی محدود می‌شود و به نوعی فرزند از یک منبع حمایتی مهم محروم می‌گردد. در تبیینی دیگر می‌توان به نتایج پژوهش فارستبرگ و کیرنان^۵ (۲۰۰۱) استناد کرد. فارستبرگ و کیرنان (۲۰۰۱) معتقد است که اغلب فرزندان بعد از طلاق تحت حضانت مادر می‌باشند. و به دلیل غیبت پدر، مادران بیشتر مبتلا به بیماری‌هایی

1. Alonzo, D., Thompson, R. G., Stohl, M., & Hasin, D

2. Lizardi, D., Thompson, R. G., Keyes, K., & Hasin, D

3. Ragin, R

4. Gould, M. S., Fisher, P., Parides, M., Flory, M., & Shaffer, D

5. Furstenberg, F. F., & Kiernan, K. E

روانپریشی و سوء مصرف مواد می‌گردند. و از آنجا که پژوهش‌ها نشان دادند بیماری روانی و سوء مصرف مواد مادران با افزایش خطر خودکشی در فرزندان در ارتباط است (آکرسون،^۱ ۲۰۰۳) بنابراین، می‌توان انتظار داشت فرزندان طلاق‌گرایش به رفتارهای خودکشی گرایانه بیشتری داشته باشند.

یکی از یافته‌های پژوهش حاضر، این بود که بیشتر فرزندان طلاق احساس تعلق ضعیفی را گزارش دادند. این یافته با نتایج پژوهش‌های آنجل^۲ (۲۰۱۴)، اسموکوسکی، دیوید-فریدن و استراپ^۳ (۲۰۰۹)، رومرو و رابرتز^۴ (۲۰۰۳) همخوان است. تعلق توصیف‌کننده نوعی احساس تعلق به چیزی یا تعلق به کسی است. حس تعلق، را می‌توان نوعی احساس برابری و صمیمیت و همچنین پیوندی نزدیک با دیگران تعریف کرد. چیزی را که می‌توان هویت اجتماعی^۵ نیز نامید. این مفهوم اغلب جهت نشان دادن احساس تعلق به مکان (ها) (نظیر خانه) کشور یا فرهنگ به کار گرفته می‌شود (گیالیانی^۶، ۲۰۰۳). اسموکوسکی و همکاران (۲۰۰۹) معتقدند که فرزندان که همراه با مادر بعد از طلاق جهت‌رهایی از استرس‌ها مهاجرت می‌کنند بیشتر در معرض نظام‌های فرهنگی ناهمگون و تبعیض اجتماعی می‌باشند. در نتیجه آنها ممکن است احساس تعلق پایینی داشته باشند. از آنجا که در پژوهش حاضر، اغلب فرزندان بعد از طلاق، همراه با مادر به کرات تغییر مکان دادند می‌توان انتظار داشت که احساس تعلق پایین در آنها پایین باشد. چاوز، موران، رید و لویز^۷ (۱۹۹۷) معتقدند مدارس مکانی مهم برای فرزندان با پیشینه متفاوت جهت یادگیری قوانین، هنجارها و نظام‌های فرهنگی - اجتماعی می‌باشد. مدارس را می‌توان جامعه کوچک برای فرزندان جهت آموختن در مورد اصول فرهنگی مهم دانست. لذا، اگر فرزندان نگرش منفی به مدرسه داشته باشند و یا به دلیل

1. Ackerson, B. J

2. Angel, B. Ø

3. Smokowski, P. R., David-Ferdon, C., & Stroupe, N

4. Romero, A. J., & Roberts, R. E

5. social identity

6. Giuliani, M. V

7. Chavez, D. V., Moran, V. R., Reid, S. L., & Lopez, M

روابط بین فردی یا مهارت‌های خود نظم دهی ضعیف قادر به سازش با مدرسه نباشند ممکن است نتوانند به خوبی دوره اجتماعی شدن را طی کنند. طبق یافته‌های پژوهش حاضر، تمامی دانش‌آموزان بعد از طلاق، مدرسه خود را تغییر بودند و طبق گزارش‌های خود فرزندان، آنان هیچ وقت نتوانستند با مدرسه سازگار شوند.

یکی از یافته‌های پژوهش حاضر این بود که برخی از پسران بعد از طلاق خود پنداره^۱ ضعیفی داشتند این یافته با نتایج با نتایج پژوهش کیم و وو (۲۰۱۱) کانوی، کریستنسن و هرلی^۲ (۲۰۰۳)، اسوینی و براکن^۳ (۲۰۰۰)، پریش و دوستال^۴ (۱۹۸۰)، سور و فاین^۵ (۱۹۸۸)، والرستین و کلی (۱۹۷۶)، کوپر، هولمن و برایث وایت^۶ (۱۹۸۳) همخوان است. کیم و وو (۲۰۱۱) در پژوهشی با هدف بررسی پیامدهای طلاق والدین برای رشد فرزندان به این یافته رسید که طلاق بر عزت نفس و خود پنداره نوجوانان تأثیر منفی می‌گذارد. همچنین، اسوینی و براکن (۲۰۰۰) پژوهشی با هدف بررسی خود پنداره دانش‌آموزان با توجه به ساختار خانواده انجام دادند. شرکت کنندگان ۸۱۵ پسر بین سنین ۹ تا ۱۷ سال بودند که از چهار ایالت از کشور آمریکا انتخاب شدند. دانش‌آموزان در پنج گروه قرار گرفتند (کامل، مادر سرپرست خانواده، پدر سرپرست خانواده، تک والد با سرپرستی مادر و تک والد با سرپرستی پدر). نتایج نشان داد که به طور کلی میزان خود پنداره در دانش‌آموزان تک والدی از سایر خانواده‌ها کامل کم‌تر است. پژوهش‌های انجام شده در زمینه تأثیر بر خود پنداره نوجوانان نشان داده‌اند که پسران طلاق به طور کلی خود پنداره ضعیف تری نسبت به فرزندان در خانواده‌های عادی دارند (پریش و دوستال، ۱۹۸۰، سور و فاین، ۱۹۸۸، والرستین و کلی، ۱۹۷۶). کوپر و همکاران (۱۹۸۳) یافتند که فرزندان که به حمایت خانوادگی کمتری را گزارش می‌دهند از خود پنداره ضعیف تری برخوردارند. به

1. self- concept

2. Conway, M. B., Christensen, T. M., & Herlihy, B

3. Sweeney, R. B., & Bracken, B. A

4. Parish, T. S., & Dostal, J. W

5. Sauer, L. E., & Fine, M. A

6. Cooper, J. E., Holman, J., & Braithwaite, V. A

دلیل اینکه فرزندان در پژوهش حاضر با والدی زندگی کردند که حمایت کمتری را به آن‌ها داشته است، بنابراین، احساس تنهایی بیشتری می‌کردند. از این رو محتمل است که این فرزندان خود پندازه ضعیف تری داشته باشند.

در تبیین این یافته که فرزندان طلاق، خود پنداره پایینی دارند شاید بتوان به محله زندگی فرزندان بعد از طلاق اشاره کرد. با وجود اینکه نرخ طلاق در ایران و نیز محل انجام پژوهش (شهرستان شهریار) بالا می‌باشد اما همچنان به دلایل فرهنگی و اجتماعی نگاه به پدیده طلاق و افرادی که به نوعی به طلاق مرتبط‌اند (از جمله زنان و فرزندان) شدیداً منفی می‌باشد می‌توان گفت که هنوز طلاق در جامعه پذیرفته نشده است و لذا، فرزندان طلاق بیشتر احساس ضعف و گناه می‌کنند، لذا می‌توان انتظار داشت که فرزندان طلاق خودپنداره منفی و ضعیفی داشته باشند.

یکی از دیگران یافته‌های مربوط به سؤال اول پژوهش این بود که در برخی از فرزندان طلاق، حس اعتماد به دیگران کاهش پیدا می‌کند. این یافته با نتایج پژوهش کانوی و همکاران (۲۰۰۳) همخوان است. کانوی و همکاران (۲۰۰۳) نشان دادند طلاق والدین تأثیر معناداری در احساس اعتماد به دیگران دارد. همچنین، پژوهش‌های گاباردی و روسن^۱ (۱۹۹۲)، هترینگتون، کاکس و کاکس (۱۹۷۸) و ادربرگ^۲ (۱۹۸۶) نیز نشان دادند که فرزندان طلاق در روابط بین فردی اعتماد کمتری دارند. و این امر دایره دوستان اجتماعی آنان را محدود می‌سازد. در تبیین این یافته می‌توان گفت که نوجوانان طلاق، در روابطشان با دیگران به فکر روابط متعهدانه و قابل اعتماد می‌باشند به این امید که این روابط نیازهای هیجانی آنان را برطرف سازد اما آنان به دلیل عدم وفاداری والدین و ترک خانواده توسط یکی از والدین به سختی به دیگران اعتماد می‌کنند (آماتو، ۲۰۱۴). نوجوانان طلاق، مشکلات بیشتری در حفظ احساس خود^۳، یا عدم وابستگی بدون کناره

1. Gabardi, L., & Rosen, L. A

2. Oderberg, N

3. sense of self

گیری از دیگران دارند. به نظر می‌رسد که نوجوانان طلاق، از عدم اعتماد به دیگران، به عنوان راهی جهت حفظ استقلال شخصی شان استفاده می‌کنند. این روند رفتاری ممکن است ناشی از این نیاز باشد که نوجوان طلاق جهت دوری از رنج و جهت محافظت از خودشان در مقایله کسانی باشد که از طلاق والدینشان آگاهی دارند، باشند. (جانسون، تورن گرن و اسمیت^۱، ۲۰۰۱).

یافته‌های مربوط به سؤال دوم پژوهش نشان داد که خشونت بین والدین قبل از طلاق، وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی بعد از طلاق، فقدان ارتباط روزانه با یکی از والدین، تغییر در ارتباط با شبکه‌های اجتماعی گسترده‌تر و ادراک فرزندان از نوع پاسخ دهی والدین در مورد طلاق مهمترین عوامل مؤثر در نوع واکنش دهی نوجوانان به طلاق والدین می‌باشند.

تحلیل مصاحبه روشن ساخت که خشونت و تعارض بین والدین قبل از طلاق با پیامدهای طلاق مرتبط بود. تعارض بین والدین که منتهی به طلاق می‌گردد به ویژه هنگامی که فرزندان شاهد آن بوده و اغلب در این تعارض لاینحل درگیر می‌شوند، به طور جدی به فرزندان آسیب وارد می‌کند (تریندر، کلت، سويفت^۲، ۲۰۰۸). فرزندان که در این محیط‌های نابهنجار و بی ثبات رشد می‌کنند در معرض خطر بدکارکردی در تعدادی از حوزه‌ها می‌باشند. به نظر می‌رسد پاسخهای نوجوانان به خشونت خانگی از این باور حمایت کند که خشونت خانگی نتایج متعددی به همراه دارد. بسیاری از کودکان مشاهده کننده خشونت در خانه هایشان، خودپنداره کاهش یافته، پرخاشگری، تحریفات شناختی، صلاحیت اجتماعی آسیب دیده، مشکلات مربوط به مدرسه، مشکلات جسمی و حتی نشانه‌های پس-آسیبی^۳ دارند (وان استین^۴، ۱۹۹۷).

نتایج نشان داد که وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی بعد از طلاق تأثیر سوئی بر

1. Johnson, P., Thorngren, J. M., & Smith, A. J

2. Trinder, L., Kellet, J., & Swift, L

3. post-traumatic

4. Von Steen, P

نوجوانان دارد. جهت توضیح تأثیر طلاق والدین بر فرزندان، تئوری اقتصاد^۱ بر منابع و امکاناتی که در خانواده به واسطه طلاق تغییر می‌بایند، تمرکز می‌کند. بر طبق دیدگاه فارستنبرگ و کیرنان (۲۰۰۱) طلاق انتقال و یا اشتراک گذاری درآمد بین پدر و مادر را مختل می‌کند، احتمالاً سرمایه گذاری در کودکان توسط پدر و مادر غیر حضانتی را کاهش دهد و امکانات خاصی را که والدین بواسطه ازدواج فراهم کرده بودند را تقلیل می‌دهد. فارستنبرگ و کیرنان (۲۰۰۱) معتقدند وقوع طلاق، نقش هر دو والد را با فرزندان در اینکه در محل جداگانه هر دو والد تمایلی به دیدن آنان با مسئولیت شخص خود داشته باشند را ممکن است تغییر دهد یا ندهد. هزینه‌های که به اشتراک گذاشته شده است و منابع که در خانواده به علت طلاق انباشته شده‌اند بواسطه طلاق از بین می‌روند. این مشکلات اقتصادی ممکن است خطر بروز مشکلاتی را برای فرزندان افزایش دهد. برای مثال، مادران تنها (که ازدواج مجدد نکرده‌اند) قادر به تامین منابع مالی مورد نیاز برای تسهیل موفقیت تحصیلی فرزندان (از قبیل تدارک معلم خصوصی، کتاب و رایانه) نیستند و اینکه کمبود منابع مالی ممکن است تأثیرات منفی بر تغذیه و سلامت فرزندان بگذارد.

پژوهش حاضر نشان داد که تغییر در کیفیت ارتباط بین والدین و فرزندان بعد از طلاق با پیامدهای طلاق رابطه دارد. اهمیت ارتباط بین والد- فرزند طلاق همچنین توسط اوسوا-بمپ^۲ (۱۹۹۵) نشان داده شده است. نتایج پژوهش وی نشان داد فرزندان که اطلاعات کافی در مورد عدم حضور والد داشتند، سازگاری بهتری را در مقیاس‌های رفتاری، عاطفی و تحصیلی نشان دادند. برخی از پژوهش‌ها نشان دادند که طلاق نه تنها بر کیفیت رابطه فرزندان با پدران تأثیر می‌گذارد بلکه آن رابطه بین فرزندان و مادران را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. بر طبق پژوهش هترینگتون و استانلی-هاگان^۳ (۱۹۹۹) طلاق و

1. economist theory

2. Owusu-Bempah, J

3. Hetherington, E. M., & Stanley-Hagan, M

تغییرات مرتبط با آن ممکن است به مشکلات روان‌شناختی بین والدین حضانتی (که اغلب مادران می‌باشند) از قبیل افسردگی، اضطراب، خشم و رفتارهای تکانشی منتهی گردد. این مشکلات بر توانایی مادران در پاسخگو بودن و حساسیت به نیازهای فرزندان تأثیر می‌گذارند و در نتیجه به بدتر شدن روابط مادر- فرزند می‌انجامد. فاگان و چرچیل (۲۰۱۲) معتقدند که فرزندان در خانواده‌های طلاق حمایت عاطفی و مالی کمتری از والدین دریافت می‌کنند. همچنین، در خانواده‌های طلاق محرک‌های ارتباطی و نیز تقویت‌کننده‌های تحصیلی به سطح کمتری کاهش می‌یابند. بنابراین، می‌توان انتظار داشت که کیفیت ارتباط بین والدین و فرزندان در خانواده‌ها بعد از طلاق دچار دگرگونی می‌شود و این امر بر جنبه‌های مختلف روان‌شناختی فرزندان تأثیرگذار است.

یکی دیگر از یافته‌های پژوهش حاضر، تغییر ارتباط نوجوانان و شبکه‌های اجتماعی بود. طلاق تأثیر منفی بر ارتباط بین فرزندان و خویشاوندان می‌گذارد. کینگ^۱ (۲۰۰۳) معتقد است چنانچه رابطه پسران با پدران بعد از طلاق منفی شد این امر بر رابطه فرزند با پدر بزرگ و مادر بزرگ پدری تأثیر سوء می‌گذارد. به علاوه، معمولاً پدر بزرگ و مادر بزرگ معمولاً بعد از طلاق، کمتر مایلند که نقش نظارتی را بر فرزندان داشته باشند از اینرو، طلاق با کاهش ارتباط بین اعضای شبکه‌های اجتماعی گسترده‌تر و فرزندان تأثیرات سوء طلاق را افزایش می‌دهد. اصطلاح شبکه اجتماعی به مجموعه‌ای از روابط اجتماعی انتسابی و اکتسابی در بین افراد، خانواده‌ها، اعضای خانواده، محله‌ها، جوامع و.. اشاره دارد. هریک از آنها می‌توانند به صورت تعاملی ایفای نقش کنند.

خویشاوندی^۲ مثالی رایج از روابط انتسابی است در حالی که سایر روابطی که در تعامل منظم در زندگی روزمره به وجود می‌آید اکتسابی می‌باشند (بندیوپدیای، رائو و شینا^۳، ۲۰۱۱). میتچل و ترکیت^۴ (۱۹۸۰) به این نتیجه رسیدند که ایده تحلیل‌های

1. King, V

2. Kinship

3. Bandyopadhyay, S., Rao, A. R., & Sinha, B. K

4. Mitchell, R. E., & Trickett, E. J

شبکه‌ای ابزار مهمی و مفید در زمینه سلامت روان اجتماع است. میچتل و ترکیت (۱۹۸۰) با مرور پژوهش‌های گذشته در این زمینه، نتیجه گرفتند که تحلیل‌های شبکه اجتماعی هم برای درک زندگی جمعی و هم برای طراحی برنامه‌های مداخله‌ای تلویحات بسیار مهمی دارند. آنها تایید کردند که عوامل مختلف اجتماعی و انتخاب‌های ارزشی در موقعیت‌های بلافصل، هنوز نیز در معنابخشی مفاهیم شبکه به فعالیت‌های مداخله‌ای اثرگذارند.

این اصل که فرزندان حق دارند در تصمیماتی که بر زندگی‌شان می‌گذارد، شرکت کنند مورد تاکید قرار گرفته است (نیل^۱، ۲۰۰۲). کارلسون و هاینز (به نقل از دیکمن^۲، ۲۰۰۳) معتقدند که والدین توان تسهیل فرایند انتقالی طلاق را دارند. والدین می‌توانند در هنگام تعیین انتظارات رفتاری در فرزندان با کارگیری سبک فرزند پروری مبتنی بر احترام و همکاری تأثیر مثبتی در این روند انتقالی داشته باشند. اینکه والدین در طول فرایند طلاق به عنوان جاسوس از والد دیگر استفاده کنند و از آنها انتظار گزارش در مورد مسائل مختلف را داشته باشند ممکن است به فرزندان آسیب جدی وارد کند اما زمانی که والدین از روش‌هایی نظیر فرزند پروری متحدانه و سبک‌های نظم دهی مشابه استفاده می‌کنند می‌توانند در افزایش تاب آوری فرزندان بعد از طلاق کمک کننده باشد.

در ایران پژوهشی یافت نگردید که ارتباط راهبردهای مقابله‌ای را با نوع واکنش‌های فرزندان به طلاق والدین مورد بررسی قرار داده باشد. اما در پژوهشی قمری و فکور (۱۳۸۹) پژوهشی با هدف مقایسه شیوه‌های مقابله با استرس و بهداشت روان و رابطه این متغیرها در بین دانش‌آموزان طلاق و غیر طلاق با نمونه‌ای بالغ بر ۲۰۰ نفر (۱۰۰ نفر از فرزندان طلاق و ۱۰۰ نفر از دانش‌آموزان عادی) انجام داده‌اند. نتایج پژوهش مذکور نشان داد که فرزندان طلاق نسبت به فرزندان عادی از بهداشت روانی پایین‌تری برخوردارند و از شیوه مقابله هیجانی و اجتنابی بیشتری استفاده می‌کنند. در این پژوهش، صرفاً، به توصیف

1. Neale, B

2. Dykeman, B. F

وضعیت استفاده از نوع راهبرد مقابله‌ای در شرکت کنندگان پرداخته شد. اما در پژوهش حاضر، به سبب نوع روش شناسی به کار گرفته شده نشان داده شد که راهبردهای مقابله‌ای فرزندان با مؤلفه‌های توانمندی روان‌شناختی از قبیل، شایستگی، معناداری و تعلق در ارتباط است. راهبردهای مقابله‌ای که در ادبیات پژوهشی شناسایی شد بیشتر برسبک‌های هیجانی و اجتنابی تاکید داشتند. اما پژوهش حاضر، با شناسایی طبقات جدید پاسخ دهی فرزندان به طلاق، دانش جدیدی را فراهم ساخته‌اند که در کمک به فرزندان طلاق حائز اهمیت است. با توجه به بافت مذهبی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران به نظر می‌رسد نوع راهبردهای مقابله با مشکلات تا حدی با سایر جوامع تفاوت داشته باشد. با توجه به غالب بودن مذهب در ایران به نظر می‌رسد که فرزندان بتوانند با تاسی از مداخلات معنوی و مذهبی، با پیامدهای منفی طلاق، به طور مؤثرتری مقابله کنند.

با توجه به اینکه پژوهش حاضر نشان داد که تأثیرات طلاق والدین و فرایندهای وابسته به آن به طور یکسانی توسط همه نوجوانان ادراک نمی‌شود و عواملی از قبیل خشونت بین والدین قبل از طلاق، وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی بعد از طلاق، کیفیت ارتباط با والدین بعد از طلاق، تغییر در ارتباط با شبکه‌های اجتماعی گسترده‌تر بعد از طلاق و ادراک فرزندان از نوع پاسخ دهی والدین در مورد طلاق با نوع واکنش دهی نوجوانان با طلاق در ارتباط است. لذا، پیشنهاد می‌شود که والدین در آستانه طلاق با توجه به این عوامل، آسیب‌های مرتبط با طلاق را در فرزندان به حداقل برسانند. توصیه می‌شود پژوهشگران آینده جهت افزایش تعمیم پذیری یافته‌های از پسران تحت حضانت پدر نیز به عنوان نمونه پژوهش استفاده کنند. همچنین، در این زمینه توصیه می‌گردد گروه نمونه از طبقات متفاوت اقتصادی اجتماعی باشند و تأثیر این عامل به طور دقیق مورد سنجش قرار بگیرد.

تشکر و قدردانی

پژوهش حاضر بدون شرکت و همکاری فرزندان که گفته‌هایشان در پژوهش حاضر گزارش شده است امکان پذیر نبود. از همه آنان ممنون و سپاسگزاریم. همچنین، از مشاوران مدرسه بابت همکاری شان در فراهم نمودن شرایط اجرای مصاحبه‌ها صمیمانه تشکر می‌کنیم.

منابع

- حاجی حسنی، م. (۱۳۹۴). *تدوین و ارزیابی اثربخشی الگوی توانمندی روان‌شناختی پسران پس از طلاق والدین*. پایان نامه دکتری مشاوره، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه علامه طباطبائی تهران.
- سازمان ثبت احوال ایران. (۱۳۹۴). قابل دسترسی به آدرس:
<http://farsnews.com/newstext.php?nn=13940609000588>
- صادقی، س و ایشاری، م. (۱۳۹۱). تحلیل جنسیتی از زندگی پس از طلاق: مطالعه کیفی. *زن در توسعه و سیاست*، ۱۰، ۳، ۵-۳۰.
- قمری، م و فکور، ا. (۱۳۸۹). مقایسه شیوه‌های مقابله با استرس و بهداشت روان و رابطه این متغیرها در بین دانش‌آموزان طلاق و غیر طلاق. *فصلنامه علوم رفتاری*، ۲، ۱.
- یعقوبی، ک، سهرابی، ف و مفیدی، ف. (۱۳۸۹). بررسی و مقایسه میزان پرخاشگری کودکان طلاق و عادی، *مطالعات روان‌شناختی*، ۷، ۱.
- یونسی، ف، معین، ل و شمشیری، ت. (۱۳۸۹). مقایسه‌ی سلامت روان، عزت نفس و مسئولیت پذیری دانش‌آموزان دختر مقطع راهنمایی خانواده‌های طلاق و عادی شهرستان فیروزآباد. *فصلنامه زن و جامعه*، ۱، ۲.
- Ackerson, B. J. (2003). Parents with serious and persistent mental illness: Issues in assessment and services. *Social work*, 48 (2), 187-194.
- Alonzo, D., Thompson, R. G., Stohl, M., & Hasin, D. (2014). The influence of parental divorce and alcohol abuse on adult offspring risk of lifetime suicide attempt in the united states. *American journal of orthopsychiatry*, 84 (3), 316.
- Amato, P. R. (2000). The consequences of divorce for adults and children. *Journal of marriage and family*, 62 (4), 1269-1287.
- Amato, P. R. (2014). The Consequences of Divorce for Adults and Children: An Update. *Društvena istraživanja-Casopis za opća društvena pitanja*, (1), 5-24.
- Angel, B. Ø. (2014). Foster Children's Sense of Sibling Belonging. *SAGE Open*, 4

- (1).
- Bandyopadhyay, S., Rao, A. R., & Sinha, B. K. (2011). *Models for social networks with statistical applications* (Vol. 13). Sage.
 - Castelein, S., van der Gaag, M., Bruggeman, R., van Busschbach, J. T., & Wiersma, D. (2008). Measuring empowerment among people with psychotic disorders: a comparison of three instruments. *Psychiatric Services*, 59 (11), 1338-1342.
 - Chavez, D. V., Moran, V. R., Reid, S. L., & Lopez, M. (1997). Acculturative stress in children: A modification of the SAFE Scale. *Hispanic Journal of Behavioral Sciences*, 19, 34-44.
 - Conway, M. B., Christensen, T. M., & Herlihy, B. (2003). Adult children of divorce and intimate relationships: Implications for counseling. *The Family Journal*, 11 (4), 364-373.
 - Cooper, J. E., Holman, J., & Braithwaite, V. A. (1983). Self-esteem and family cohesion: The child's perspective and adjustment. *Journal of Marriage and the Family*, 153-159.
 - Coughlin, C., & Vuchinich, S. (1996). Family experience in preadolescence and the development of male delinquency. *Journal of Marriage and the Family*, 491-501.
 - Creswell, J. W. (2012). *Qualitative inquiry and research design: Choosing among five approaches*. Sage.
 - Dykeman, B. F. (2003). The effects of family conflict resolution on children's classroom behavior. *Journal of Instructional Psychology*, 30 (1), 41.
 - Fagan, P. F., & Churchill, A. (2012). The effects of divorce on children. *Marriage and Religion Research Institute at FRC*, 1, 11-12.
 - Fuller-Thomson, E., Serbinski, S., & McCormack, L. (2014). The rewards of caring for grandchildren: Black Canadian grandmothers who are custodial parents, co-parents, and extensive babysitters. *GrandFamilies: The Contemporary Journal of Research, Practice and Policy*, 1 (1), 2.
 - Furstenberg, F. F., & Kiernan, K. E. (2001). Delayed parental divorce: How much do children benefit? *Journal of Marriage and Family*, 63 (2), 446-457.
 - Gabardi, L., & Rosen, L. A. (1992). Intimate relationships: College students from divorced and intact families. *Journal of Divorce & Remarriage*, 18, 25-56.
 - Giuliani, M. V. (2003). Theory of attachment and place attachment. In M. Bonnes, T. Lee, & M. Bonaiuto (Eds.), *Psychological theories for environmental issues* (pp. 137-170). Aldershot, UK: Ashgate.
 - González, L., & Viitanen, T. K. (2009). The effect of divorce laws on divorce rates in Europe. *European Economic Review*, 53 (2), 127-138.
 - Gould, M. S., Fisher, P., Parides, M., Flory, M., & Shaffer, D. (1996). Psychosocial risk factors of child and adolescent completed suicide. *Archives of general psychiatry*, 53 (12), 1155-1162.
 - Hess, R. E., Maton, K. I., & Pargament, K. (2014). *Religion and prevention in mental health: Research, vision, and action*. Routledge.
 - Hetherington, E. M., & Jodl, K. M. (1994). Stepfamilies as settings for child development. *Stepfamilies: Who benefits? Who does not*, 55-79.
 - Hetherington, E. M., & Kelly, J. (2003). *For better or for worse: Divorce*

reconsidered. WW Norton & Company

- Hetherington, E. M., & Stanley-Hagan, M. (1999). The adjustment of children with divorced parents: A risk and resiliency perspective. *Journal of child psychology and psychiatry*, 40 (01), 129-140.
- Hetherington, E. M., Cox, M., & Cox, R. (1978). The aftermath of divorce. *Mother-child, father-child relations*, 149-176.
- Itzhaky, H., & Schwartz, C. (2001). Empowerment of parents of children with disabilities: The effect of community and personal variables. *Journal of Family Social Work*, 5 (1), 21-36.
- Johnson, P., Thorngren, J. M., & Smith, A. J. (2001). Parental divorce and family functioning: Effects on differentiation levels of young adults. *The Family Journal*, 9 (3), 265-272.
- Kelly, J. B., & Emery, R. E. (2003). Children's adjustment following divorce: Risk and resilience perspectives. *Family Relations*, 52 (4), 352-362.
- Kim, J., & Woo, H. (2011). The complex relationship between parental divorce and the sense of control. *Journal of Family Issues*, 0192513X11404521.
- King, V. (2003). The legacy of a grandparent's divorce: Consequences for ties between grandparents and grandchildren. *Journal of Marriage and Family*, 65 (1), 170-183.
- Kornrich, S., & Furstenberg, F. (2013). Investing in children: Changes in parental spending on children, 1972–2007. *Demography*, 50 (1), 1-23.
- Leary, M. R., Koch, E. J., & Hechenbleikner, N. R. (2001). Emotional responses to interpersonal rejection. *Interpersonal rejection*, 145-166.
- Lizardi, D., Thompson, R. G., Keyes, K., & Hasin, D. (2009). Parental divorce, parental depression, and gender differences in adult offspring suicide attempt. *The Journal of nervous and mental disease*, 197 (12), 899.
- Marshall, C., & Rossman, G. B. (2014). *Designing qualitative research*. Sage publications.
- Martínez-Pampliega, A., Aguado, V., Corral, S., Cormenzana, S., Merino, L., & Iriarte, L. (2015). Protecting Children After a Divorce: Efficacy of Egokitzen—An Intervention Program for Parents on Children's Adjustment. *Journal of Child and Family Studies*, 1-11.
- Mitchell, A. (1985). *Children in the Middle: Living Through Divorce*. London and New York., Tavistock Publications.
- Mitchell, R. E., & Trickett, E. J. (1980). Task force report: Social networks as mediators of social support. *Community mental health journal*, 16 (1), 27-44.
- Neale, B. (2002). DIALOGUES WITH CHILDREN Children, divorce and citizenship. *Childhood*, 9 (4), 455-475.
- Nederhof, E., Belsky, J., Ormel, J., & Oldehinkel, A. J. (2012). Effects of divorce on Dutch boys' and girls' externalizing behavior in Gene× Environment perspective: Diathesis stress or differential susceptibility in the Dutch Tracking Adolescents' Individual Lives Survey study?. *Development and psychopathology*, 24 (03), 929-939.
- Oderberg, N. (1986). College students from divorced families: The impact of post-

- divorce life on long-term psychological adjustment. *Family Court Review*, 24 (1), 103-110.
- Owusu-Bempah, J. (1995). Information about the absent parent as a factor in the well-being of children of single-parent families. *International Social Work*, 38 (3), 253-275.
 - Parish, T. S., & Dostal, J. W. (1980). Evaluations of self and parent figures by children from intact, divorced, and reconstituted families. *Journal of Youth and Adolescence*, 9 (4), 347-351.
 - Pickhardt, C. (2011). Surviving your (child's) adolescence [Blog post]. Retrieved from. <http://www.psychologytoday.com/blog/surviving-yourchild-adolescence/201112/the-impact-divorce-young-children-and-adolescents>.
 - Pike, L. T. (2003). The adjustment of Australian children growing up in single-parent families as measured by their competence and self-esteem. *Childhood*, 10 (2), 181-200.
 - Rappaport, J. (1987). Terms of empowerment/exemplars of prevention: Toward a theory for community psychology. *American journal of community psychology*, 15 (2), 121-148.
 - Rappaport, J., Swift, C., & Hess, R. (1984). Researching community psychology.
 - Romero, A. J., & Roberts, R. E. (2003). Stress within a bicultural context for adolescents of Mexican descent. *Cultural Diversity and Ethnic Minority Psychology*, 9 (2), 171.
 - Sauer, L. E., & Fine, M. A. (1988). Parent-child relationships in stepparent families. *Journal of Family psychology*, 1 (4), 434.
 - Smokowski, P. R., David-Ferdon, C., & Stroupe, N. (2009). Acculturation and violence in minority adolescents: A review of the empirical literature. *The journal of primary prevention*, 30 (3-4), 215-263.
 - Storksen, I., Roysamb, E., Holmen, T. L., & Tambs, K. (2006). Adolescent adjustment and well-being: Effects of parental divorce and distress. *Scandinavian Journal of Psychology*, 47, 75-84.
 - Sweeney, R. B., & Bracken, B. A. (2000). Influence of family structure on children's self-concept development. *Canadian Journal of School Psychology*, 16 (1), 39-52.
 - Trinder, L., Kellet, J., & Swift, L. (2008). The relationship between contact and child adjustment in high conflict cases after divorce or separation. *Child and Adolescent Mental Health*, 13 (4), 181-187.
 - Von Steen, P. (1997). Adults with witnessing histories: The overlooked victims of domestic violence. *Psychotherapy*, 24 (4), 478-483.
 - Wallerstein, J. S., & Blakeslee, S. (2004). *Second chances: Men, women, and children a decade after divorce*. Houghton Mifflin Harcourt.
 - Wallerstein, J. S., & Kelly, J. B. (1976). The effects of parental divorce: Experiences of the child in later latency. *American journal of Orthopsychiatry*, 46 (2), 256.
 - Wallerstein, J. S., Corbin, S. B., & Lewis, J. M. (1988). Children of divorce: A 10-year study.
 - Zimmerman M. (2000). Empowerment theory: Psychological, organizational, and community levels of analysis.